

THE CALM RIVER



رود آرام

گنقوسپوس

مکتب دورنامه
پرستو ابراهیمی

<http://mybook.parsiblog.com>

Apostolos85@yahoo.com

THE CALM RIVER



زندگینامه

همچنان که تعلیم و تربیت و ادبیات در چین گسترش یافت و دانشمندان به عنوان وزیران حکام دارای نفوذ و اعتبار شدند، فلاسفه نیز شکوفا شدند. در آخرین شش قرن پیش از میلاد مسیح، دو فیلسوف بزرگ همه دوران‌ها در چین ظاهر شدند. لائوزی، بنیانگذار داتوئیسم و کنفوسیوس که فلسفه و مکتب او بیش از دو هزار سال بر چین تسلط داشت.

اوانیسی، پرتو-۱۳۳۰
درویش و کنفوسیوس، پرتو ایرانی، ... تهران: سروگد، ۱۳۵۳
ISBN: 964-7512-29-X

فهرست‌های زیر شامل اطلاعات فنی
۱. کنفوسیوس، ۵۵۱-۳۳۹ ق.م. قبل از میلاد و طبعه کنفوسیوس، ۲. طبعه چینی
و کنفوسیوس، ۵۵۱-۳۳۹ ق.م. ... کنفک کسار Confucius، ۳. تهران
۹۵۱/۰۵۲۴
۹۵۱/۵۲۴

کتابخانه ملی ایران
۸۵۷-۸۵۷

تهران، جمهوری اسلامی - در بسته به ایرانی - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۳
طبع: ۱۳۵۳ - ۱۳۵۳
E-mail: hushan@shahrooz.com
www.shahrooz.com

رود آرام و کنفوسیوس

در سال ۱۳۵۳

۱۳۵۳ - ۱۳۵۳

۱۳۵۳ - ۱۳۵۳

۱۳۵۳ - ۱۳۵۳

۱۳۵۳ - ۱۳۵۳

۱۳۵۳ - ۱۳۵۳

۱۳۵۳ - ۱۳۵۳



کنفوسیوس در ۵۵۱ پیش از میلاد در ایالت کوچک لو که امروزه بخشی از شهرستان جدید شاندونگ است متولد شد و در ۴۷۹ پیش از میلاد درگذشت. والدینش که در زمان کودکی او زندگی را بدرد گذشتند، او را کونگ - کویی نامیدند. کنفوسیوس از کلمه لاتین کونگفوزی، به معنای «استاد بزرگم، کونگ» گرفته شده است. کنفوسیوس متفکرترین و مورد احترام‌ترین فیلسوف تاریخ چین است. افکار او از حدود سال ۶۰۰ قبل از میلاد تا سال‌های ۱۹۰۰ پس از میلاد، بیشترین نفوذ را بر جامعه چین داشته است. دولت چین نظریات او را فلسفه رسمی دولت قرار داد و بسیاری از کشورهای نزدیک اعتقادات او را ارج می‌نهند.

کنفوسیوس می‌خواست به عنوان مشاور نزد یکی از حکمرانان پاندیبر چین مقامی به دست آورد، اما موفق نشد. او ابدوار بود



کنفوسیوس که بود؟

او زندگی او مطالب معتبری نمی‌فانییم، زیرا اولین زندگی‌نامه او ۳۷۵ سال پس از درگذشتش توسط سو - ما - چی‌ین، مورخی نامعتبر نوشته شد. در طول آن همه سال پس از درگذشت او، به واسطه آن که فردی مشهور و برجسته و نیز حکیم بود، افسانه‌های بسیاری درباره‌اش ورد زبان‌ها بود و لذا در اطلاعاتی که سو - ما - چی‌ین درباره او کسب کرد، وارد شد.

شاید معتبرترین و دقیق‌ترین گزارش زندگی کنفوسیوس را بتوان در گزیده گفتارهای او که بلافاصله پس از درگذشتش توسط شاگردانش جمع‌آوری شد، یافت.



تحصیل کرده به دنبال کاری در دستگاه حاکمه می گشتند و با در

فقر به سر می بردند.

کنفوسوس از خانواده ای اصیل و اشرافی بود، اما خانواده اش

ثروت خود را باخته و در فقر به سر می بردند. با این حال او

چون فردی بزرگزاده پرورش یافت و موسیقی و تیراندازی و

ماهگیری آموخت، هر چند که به گفته خودش بدون تور،

ماهگیری می کرد و هرگز به پرندای در حال استراحت تیر

نینداخته بود.

کنفوسوس حتی در کودکی شاکردی در دستگاه و سخت کوش

بود. در بیست سالگی کارمند دونه پایه در دستگاه حکومتی بود.

از آن جا که بسیار باهوش و در کار جدی بود، در انجام

وظایفش شایسته بود و تا سی سالگی فردی سرشناس بود.

کنفوسوس به بسیاری از قلعه های شاهزادگان دوران خود

سفر کرد و از دیدگاه های سیاسی خود دفاع کرد و امیدوار بود



با به دست آوردن این شغل بتواند اعتقادات خود را عقلی و به این وسیله جامعه چین را متحول کند.

اگر شاکردانش نبودند، تعلیم کنفوسوس هرگز در سراسر چین

پراکنده نمی شد و او هرگز شناخته نمی شد. تعلیم کنفوسوس

هرگز به دست خود او نوشته شد. اما مکالمات و گفتارهای او

نوسطاً شاکردانش در کتاب گزیده گفتارهای او نوشته شده

است.

دوران زندگی او، زمان آشوب ها، دسپنه های سیاسی و

جنگ های کوچک بسیار در آخرین بخش بهار و پاییز مبدأ

تاریخ بود. این دوران فروپاشی فرمانروایی امپراتورهای چین

بود. علی رغم مجازات های سنگین، ارتکاب به آدم کشی،

رشوه خواری، زنا و سایر جرم ها امری عادی محسوب می شد. در

او، سه خانواده بر سر به ارت بریدن فرمانروایی با یکدیگر رقابت

می کردند، و این در حالی بود که تعداد بسیاری از اشراف

به حدی فقیر بودند که از عهده نیازهای روزانه خودشان نیز بر نمی آمدند او می ترسید قبول نشود زیرا نمی توانست از عهده پرداخت شهریه مدرسه برآید. یک روز به صحنی که کنفوسیوس مشغول سخنرانی بود آمد. دید تعدادی مرد زیر درختی نشسته اند و شنید که کنفوسیوس می گوید: هر کس که ده قلمه گوشت نمکسود برای شهریه مدرسه بیاورد، اصل و نسبش هر چه باشد پذیرفته خواهد شد. بان هوی از شنیدن این حرف جرات یافت و شتابان به خانه رفت و به دوستانش زی او و زی کونگ در این باره خبر داد. چند روز بعد، هر سه شاگرد کنفوسیوس شدند. حتی مردی به نام کونگ پچانگ که تازه از زندان آزاد شده بود تحت سرپرستی کنفوسیوس قرار گرفت.

THE CALM RIVER



که خدمات او از جانب شاهزادگان پذیرفته شود و از نظریات او در حکمرانی خود استفاده کند. اما گویی تقلیدات او به گوش های نانشوا می رسید و شنیده نمی شد. سرانجام کنفوسیوس تصمیم خود را گرفت و همه نیروی خود را صرف تعلیم کرد.

کنفوسیوس در ایالت لو مستقر شد و مدرسه ای به نام خودش دایر کرد که در آن هر شاگردی را صرف نظر از استطاعت مالی اش می پذیرفت و تعلیم می داد. وقتی مردم از وجود مدرسه او مطلع شدند، بسیاری از آنها فرزندان شان را جهت آموزش نزد او فرستادند. کنفوسیوس همه آنها را پذیرفت و به این ترتیب او در تاریخ آموزش چین، اولین کسی بود که مدرسه خصوصی باز کرد.

چون فقیری از خانوادگی فرو دست به نام یان هوی دانش می خواست در مدرسه کنفوسیوس پذیرفته شود اما خانواده او

THE CALM RIVER



نبود و در کلاس چرت می‌زد. او همچنین فردی لاف‌زن بود. روزی کنفوسیوس به شاگردانش گفت: «روخوانی کنید. زای‌بو دوباره چرت زد و سرش را روی میزش گذاشت. کنفوسیوس بسیار خشمگین شد. او را بیدار و به درستی سرزنش کرد: «تو مثل یک نکه چوب پوشیده هستی. هیچ کس نمی‌تواند روی یک چوب پوشیده کنده‌کاری کند. تو همچنین مثل یک دیوار کثیفی که دیگر هیچ گاه سفید نخواهد شد.» زای‌بو در جواب گفت: «استاد دیگر هرگز این کارها را نخواهد کرد.» کنفوسیوس سر تکان داد و گفت: «من معمولاً قول افراد را قبول می‌کنم. اما در این مورد خاص، فقط به قول تو گوش نمی‌کنم، بلکه ناچارم بر ادای قولت هم نظارت کنم.» زای‌بو چنان شرم‌زده شد که زبانش بند آمد و سر به زیر انداخت.

روزی کنفوسیوس به همراه شاگردانش به ایالت وی رفت تا در آن جا سخنرانی کند. بین راه دربارهٔ مباحثی مانند شعر، ادبیات



کنفوسیوس اغلب دربارهٔ فضیلت خیرخواهی برای شاگردانش صحبت می‌کرد و اهمیت دوست داشتن دیگران را یادآور می‌شد.

روزی او و شاگردانش طی سفری از دامنهٔ کوه نای می‌گذشتند که زنی را دیدند کنار قبری نشسته و گریه و زاری می‌کند. کنفوسیوس از او پرسید چرا آن طور گریه می‌کند و زن در حالی که همچنان گریه می‌کرد گفت: «پدرشورم، شوهرم و پسر مرا در این نقطه پیرها خورده‌اند.» کنفوسیوس پرسید:

«پس چرا بلافاصله از این جا نمی‌روید؟» زن گفت: «چون حاکم این جا ستمگر نیست و عادل است.» کنفوسیوس شنید این حرف رو به شاگردانش کرد و گفت: «پس می‌بینید که باید از یک حاکم ستمگر بیشتر از یک پیر درنده ترسید.»

کنفوسیوس بر نحوهٔ عملکرد شاگردانش نظارت دقیقی داشت. شاگردی داشت به نام زای‌بو که به سخت‌کاری شاگردان دیگر



موجود را تحلیل کند. به این ترتیب موفقیت در پی خواهد آمد.»

کنفوسیوس خود را وقف آموزش دیگران کرد و در طول زندگانی‌اش سه هزار شاگرد را تعلیم داد که از آن میان هفتاد و دو نفرشان از دانشمندان برجسته دوران خود شدند. کنفوسیوس از طریق کارهای آموزشی توانست دیدگاه‌های سیاسی خود را انتشار دهد. سرانجام او و شاگردانش مکتب فکری مستقلی را تأسیس کردند. مکتب کنفوسیوس، نفوذ عظیمی بر چین قوت‌یافت که هزاران سال دوام آورد، باقی گذاشت.

کنفوسیوس هفتاد و سه سال عمر کرد و در مرگش، شاگردانش عمیقاً عزاداری کردند. بعضی از آنها حتی به مدت سه سال از کنار قبر او دور نشدند. زی‌لو جمعاً شش سال در کنار قبر او زندگی کرد. شاگردانش برای آن که تالیف او را فراموش نکنند با همفکری یکدیگر همه گفته‌ها و مکالمات او را به رشته



و دولت صحبت می‌کردند. شاگردان برای آموخته‌های کنفوسیوس احترام بسیار قائل بودند و می‌خواستند بدانند او تحقیقات خود را چه طور انجام داده است. در این خصوص کنفوسیوس گفت: «من معمولاً تنها می‌نشستم و درباره این و آن موضوع فکر می‌کردم. گاهی حتی غذا و خواب را فراموش می‌کردم. با این حال چیز زیادی عایدم نمی‌شد. بعدها درباره همه چیز، فراوان کتاب می‌خواندم، اما این هم افایده نکرد. مدت‌ها گذشت تا فهمیدم مطالعه انبوه بدون استفاده از مغزم بی‌فایده است. از طرف دیگر، اگر تفکر از واقعیت جدا باشد و توجه لازم نسبت به مطالعه مبذول نشود، فرد همواره گیج خواهد شد. فرد باید به طور مداوم آموخته‌های خود را مرور کند و خواننده‌ها را با تفکراتش ادغام کند. با استفاده این چینی از نظریات، فرد می‌آموزد افکارش را هدایت کند و مشکلات



بگذارند. او درباره چیزهایی که می‌دانست اطلاعاتی از آنها ندارد (مانند تشکیلات نظامی و غیره) حرف نمی‌زد و تواضع و عشق به یادگیری در رفتارش موج می‌زد. در کتاب هفتم گزیده گفتارها آمده که: «تعالیم استاد بر چهار عینا بود: فرهنگ، رفتار اخلاقی، نهایت تلاش خود را کردن، و در گفته‌ها صادق بودن...».

کنفوسیوس به نوعی نسبت به صفات اخلاقی انسان‌های معاصر و از جمله خودش بدبین بود. ادعای کرد که امید ندارد در این دنیا حکیم **دانا**یی بیابد و خود نیز جرات پذیرفتن عنوانی مانند حکیم **دانا** یا انسانی خیراندیش را نداشت. با این حال او نهایت تلاش را می‌کرد تا اصول «**راه**» بر این جهان غالب شود و دیگران را نیز به عمل کردن به آن راهنمایی می‌کرد. این تصویر آموزگار معنوی هوشمندی است که علی‌رغم وقوف به بی‌اثر بودن کارهایش، همچنان بر انجام



تحریر درآوردند. بعدها، آنچه را کنفوسیوس در مورد مسائل مختلف گفته بود و نحوه برخوردش با مشکلات و شرایط مختلف را جمع‌آوری و تدوین کردند. همه اینها به عنوان مکاتب کنفوسیوسی در کتاب گزیده گفتارهای کنفوسیوس منتشر شد.

کنفوسیوس به وضوح مردی باهوش و حساس بود. او دقیقاً همان کسی بود که افلاطون فیلسوفش می‌نامید. **او** درک مسلمی داشت از این که چیزها چه طور باید باشند (حقیقت) و بر سبایی همین ادراک تعلیم می‌داد و عمل می‌کرد. دیگران خود او را ارج می‌نهادند و در هنگام پربشاشی و تزیید از آن کمک می‌گرفتند.

ظاهراً کنفوسیوس علاوه بر علاقه‌مندی به جهان تفکرات و تبعیت از «**راه**»، می‌گوشید با تصدی مقام‌های دولتی، با داشتن رفتاری خیرخواهانه و بزرگ‌منشانه بر دولت نیز تأثیر



میانبر بود، واقع‌بین اما آرمان‌گرا بود. اهل عمل و مایل به سعی بوده، محترم و قابل احترام بود.

او چنان غرق موسیقی می‌شد که یک بار به مدت سه ماه طعم گوست را نچشید. او همچنین کارهای معمولی مردم زیردست از جمله دکان‌داری و مراقبت از چراگاه‌ها را نیز یاد گرفت.

با این حال، اگر چه کنفوسیوس آماده انجام هر کار غیراخلاقی بود، در اکثر مواقع نمی‌توانست، شغلی رسمی پیدا کند. شاید به دلیل پیروی از ملاحظات اخلاقی، نمی‌توانست برای حکمرانان زمان خود مفید واقع شود. در ازاهمه وقت خود را صرف کاری می‌کرد که دوست داشت: ادامه یادگیری.

کنفوسیوس در سن پانزده سالگی دل به یاد گرفتن سپرد. در سی سالگی احساس کرد دارد که کم می‌یاد می‌گیرد و در چهل سالگی دیگر سردرگم نبود. در پنجاه سالگی احساس کرد مأموریت دارد به دنبال مشیت الهی برود. در شصت سالگی



معتقدانش مصر است. هم به خاطر اخلاقی فردی و هم به خاطر اخلاقی اجتماعی.

برخلاف فلاسفه لاتوانی، کنفوسیوس برای رفتار درست ارزش بسیار قائل بود. این رفتار درست، شامل حرمت نهان بر عوام و افراد غیرشرافی، محترم شمردن ادب و رسوم و آیین‌ها، احترام به والدین، و بسیاری جزئیات دیگر است. در کتاب نهم، فصل چهارم آمده است: «چهار کار را استاد هرگز انجام نمی‌داد: او هرگز خدش نمی‌زد، بر هیچ امر غیرمسلمی اصرار نمی‌کرد، سرسختی نشان نمی‌داد و خودپرستی نمی‌کرد.»

در مجموع کنفوسیوس بسیار انسان بود و بر محدودیت‌های خودش واقف بود. عاقل و تشنه آموختن بود، فروتن، اما در خصوص خبرخواهی و «راه» تزلزل‌ناپذیر بود. پیرو اخلاقی و



بود هم، مراقبت می کرد. کنفوسیوس برای خودش چیز زیادی نمی خواست، غیر از این که یک مراسم عزاداری کامل می خواست. او هرگز لب به شراب نزد کنفوسیوس را نمی توان لولین معلم بزرگسالان در چین داشت. او همه شاگردان و همه هدایای آنها را می پذیرفت، حتی شاگردان فقیر و فاقد هدیه را.

در پیچاد سالگی سرانجام شغلی در حکومت به او تفویض شد. هرچند که همیشه هم به توصیه های او عمل نمی کردند. او به جی کنگ زی، بزرگ خانواده حاکمه توصیه کرد نسبت به والدینش برهیزگاری و نسبت به فرزندانش مهربانی نشان دهد. به افراد ارزشمند ترفیع بدهد و بی کفایت ها را نیز آموزش دهد. در این جا می بینیم که چگونه اهمیت آموزش و توانایی در نظر او مرجح بر درایت بوده است. چند تن از شاگردان کنفوسیوس در حکومت مشاغل مهم یافتند. کنفوسیوس زیلو را برای



شنیدن هر چیزی برایش آسان بود و در هفتاد سالگی می توانست بدون تخلف از اصول اخلاقی به هر کاری که مایل بود بپردازد.

هیچ آموزگاری به تنهایی بر کنفوسیوس تأثیر نگذاشت، زیرا او سعی می کرد از همه کس چیز یاد بگیرد. الگوی او فرغانه روای باستانی زو بود، که به تأسیس سلسله زو کمک کرده بود. او یک بار ارتباط معنوی خود با فرغانه روای زو را با اظهار تأسف از این که مدت ها هست خواب او را ندیده بیان کرد.

کنفوسیوس آثار کلاسیک تاریخ، شعر، ادب، و خصوصاً کتاب تغییرات (ای چینگ) را به دقت مطالعه کرده بود. او اعتقاد داشت که اگر پانجاه سال را به مطالعه کتاب تغییرات بپردازد، دیگر هرگز اشتباه بزرگی نخواهد کرد.

کنفوسیوس در کودکی یتیم شد. او ازدواج کرد و صاحب یک پسر و یک دختر شد. او همچنین از برادر بزرگترش که غلیج





زی گونگ می گوید: «کنفوسیوس با صمیمت، صداقت، ادب، میانه روی و احترام از ایالات خارجی اطلاع حاصل می کرد و البته دیگران معمولاً به این روش تحقیق و بازرسی نمی کردند». کنفوسیوس آرام و شوخ طبع بود و ناراحت نمی شد از این که شاگردان خودش از او انتقاد و رفتارش را اصلاح کنند.

کنفوسیوس خصوصاً برای عزاداران احترام قائل بود و پرهیزگاری و خاکساری در مقابل والدین را فضیلتی اصلی می دانست. او گفته است:

«مرد هنگام خدمت به پدر و مادر باید با آنها به نرمی رفتار کند. اگر با آنها اختلاف عقیده داشته باشد و نتواند نظر آنها را تغییر دهد، باید از آنها تمکین کند و نباید با آنها مخالفت کند. ممکن است، دلسرد شود، اما نباید نسبت به آنها بی مهر شود».



کارایی اش، زی گونگ را برای درکش و زن کیو را برای انتقادپذیری اش توصیه کرد.

علاوه بر تدریس، کنفوسیوس به خاطر تألیف کتاب ادس (دیوان قصاید) و سائاما، بهار و پاییز، تجدیدنظر در موسیقی و تشریفات، و همچنین نگارش تفسیری بر «کتاب تغییرات» شهرت دارد. منبع اصلی تعالیم او، که در گفت و شنودهایش با شاگردانش توصیف شده و در گزیده گفتارهای او (گونگ یو) آمده، توسط شاگردانش نوشته شده است. از این نوشته ها نه تنها به افکار کنفوسیوس پی می بریم، بلکه به نحوه تعلیم، نگرش ها و رفتارهای او هم واقف می شویم. گفته می شود که او هرگز از پیش نتیجه گیری نمی کرد، خشکه گرا نبود، لجاجت نمی کرد و خودستایی نداشت. عشق او مهربان و آرام بود، مسلط بر اوضاع، اما خشن نبود، مؤدب و آسان گیر بود.



یک بزرگ‌زاده باید به نیازمندان کمک کند، نه آن که بر ثروت نروتمندان بیفزاید.

کنفوسیوس اعتقاد داشت که مأموریت دارد فرهنگ را توسعه دهد و این مأموریت را شاه ون به او داده است و با یقین به این که این خواست خداوند است، از هیچ چیز، حتی از کشته شدن نمی‌ترسید.

او همچنین به دعا ایمان داشت و معتقد بود هر کس از او خداوند رو بگرداند، کسی را نخواهد داشت تا به او دعا کند. او امید داشت که حتی اگر در دنیا کارش بی‌ارج باشد، در ملکوت کارش اجر داشته باشد.

کنفوسیوس اعتقاد داشت که کسان دیگری هم به صداقت و درستکاری او هستند، اما هیچ کس بیش از او عاشق یاد گرفتن نیست. هر شرایطی برای او یک درس بود. هنگام راه رفتن با دیگران، صفات خوبی را که در دیگران می‌دید تقلید می‌کرد و



کنفوسیوس به مردم بسیار اهمیت می‌داد و شاید اولین اومانیست (انسان‌گرا) تاریخ بشر باشد. وقتی طویلید آتش می‌گرفت می‌پرسید که آیا کسی هم صدمه دیده یا نه. از اسب‌ها چیزی نمی‌پرسید. او از اراده و اختیار همه انسان‌ها باخبر بود و اعتقاد داشت که فرمانده سه لشکر را می‌توان عزل کرد، اما اراده یک فرد معمولی را نمی‌توان از او گرفت. او درباره راه (دشو) حرف می‌زد و می‌گوید: «صبحتگاران دلتو را بشنوید و شامگاهان راضی بشوید.» با این همه او اعتقاد داشت:

انسان هست که می‌تواند راه را بزرگ سازد، راه نیست که انسان را بزرگ می‌کند.

فرد می‌تواند حتی میان انسان‌هایی وحشی زندگی کند، زیرا قصصیت تنها نمی‌ماند و همواره برای خود همسایگانی می‌یابد.

در دورانی که کنفوسیوس متولد شد، چین در معرض دائم جنگ بود و تغییرات سریع سیاسی ساختار جامعهٔ چینی را چنان تغییر داد که مردم دیگر رهنمودهای مسلم رفتاری را محترم نمی‌شمردند. کنفوسیوس معتقد بود که انسان واقعی کسی است که شخصیتی اخلاقی داشته باشد. انسان واقعی همچنین حرمت عبادت را نگه می‌دارد و احترام پدر و حکمرانش را حفظ می‌کند. **او** باید برای خودش فکر کند و اصول حقیقی رفتار باید راهنمای **او** باشد. به گفتهٔ کنفوسیوس **او** باید: «برای کشف رفتار درست همان قدر تلاش کند، که انسان پست‌تر برای کشف منفعت بیشتر کوشش می‌کند». به اعتقاد کنفوسیوس داشتن چنین رفتاری از جانب فرمائروایان، بیش از قوانین یا مجازات‌های قانونی مؤثر خواهد بود. بنابراین اگر چنین افرادی فرمائروا شوند، رفتار اخلاقی آنها سرمشق دیگران قرار خواهد گرفت و الهام‌بخش مردم برای خوب زندگی کردن خواهد شد.



با دیدن عیوب دیگران معایب خود را اصلاح می‌کرد. کنفوسیوس ادعای حکمت یا حتی فضیلت کامل نداشت، اما به طرز خستگی‌ناپذیری سعی در یادگیری و آموختن به دیگران داشت.

کنفوسیوس معتقد بود که طبیعت همهٔ انسان‌ها همسان است؛ تفاوت‌های میان آنها به واسطهٔ اعمال آنهاست.

آیین کنفوسیوس

کنفوسیوس تنها پدیدهٔ ارزشمند در زندگی چینی است. او در چین همه چیز را تحت تأثیر خود قرار داد: آموزش و پرورش، حکومت و رفتارهای شخصی و اجتماعی چینی‌ها را. آیین کنفوسیوس مذهب نیست. بیشتر یک فلسفه و راهنمایی برای رفتار درست و اخلاقی است.





آرامش زندگی کنند. هر دوی این نظریات با نظریه کنفوسیوس در این که انسان‌ها می‌توانند خوب باشند، قرینه‌اند.

این کنفوسیوس، بر خلاف بودیسم و تائوئیسم، که توانایی فرد برای هماهنگ زیستن با طبیعت را مورد نظر دارد، اساساً به نیازهای جامعه اهمیت می‌دهد. از شروع سال‌های ۲۰۰ قبل از میلاد بودیسم و تائوئیسم بر تغییر شکل یافتن ضوابط این کنفوسیوس تأثیر گذاشتند و مضامینی مانند «طبیعت» وارد صحنه شدند. در سال‌های ۲۰۰-۶۰۰ پس از میلاد در اعتقادات کنفوسیوسی کاهشی اساسی پدید آمد. این کاهش بخشی به خاطر آن بود که این کنفوسیوس می‌بایست با بودیسم و تائوئیسم که در آن زمان توسعه یافته بودند، رقابت می‌کرد. این مذاهب در مقابل این کنفوسیوس مانند سب بودند. در مقابل روز و به عبارت دیگر دقیقاً نقطه مقابل تعالیم کنفوسیوس بودند. بودیسم و تائوئیسم وسیعاً نگران مفاهیمی مانند رنج و

هنگام مرگ کنفوسیوس فلسفه او چندان شناخته شده نبود. احتمالاً اگر به اهتمام شاگردانش نبود، تاکنون هم ناشناخته باقی می‌ماند. کنفوسیوس هرگز خودش چیزی ننوشت. همه گفته‌های او را شاگردانش در یک سری کتاب به نام «گریده» گفتارها» به نگارش درآوردند. این کتاب‌ها شامل همه مطالبی است که انسان عصر حاضر درباره کنفوسیوس می‌داند.

دو فیلسوف مهم کنفوسیوسی وجود دارد: یکی منسیوس (۳۹۰-۳۰۵ قبل از میلاد) و دیگری زونزی (میلاد ۲۰۰ قبل از میلاد). آنها اعتقاداتی شبیه کنفوسیوس داشتند، اما اعتقادات ایشان کاملاً متفاوت بود.

دیدگاه منسیوس این بود که انسان‌ها همه خوب متولد می‌شوند و فقط باید «شفقت و مهربانی طبیعی را در قلب‌شان نگه دارند». زونزی مخالف بود و می‌گفت اگر مردم ذهن‌شان را با آموزش و سلوک شکل دهند می‌توانند خوب باشند و با



داشت. به هر حال همهٔ مخالفت‌های دولتی در سال ۱۹۳۷ به پایان رسید.

THE CALM RIVER



THE CALM RIVER



زندگی‌نامه کنفوسیوس

مرگ بودند. در حالی که این کنفوسیوس به شکل قابل ملاحظه‌ای این مفاهیم را نادیده می‌گرفت. این کنفوسیوس حوالی سال‌های ۶۰۰ پ.س از میلاد احیا شد و تا سال‌های ۷۰۰ پ.س از میلاد کاملاً احیا شد. در سال‌های ۱۱۰۰ پ.س از میلاد جنبشی به نام این نوین کنفوسیوس به رهبری زو - کسی به راه افتاد. او شاخه‌ای از این جنبش به نام جناح عقل‌گرایی را توسعه داد. این بخش مربوط به مطالعهٔ «کن» یا ارتباط میان انسان و طبیعت بود. بخش دیگری به نام جناح شهودی، عمدتاً مربوط بود به روشنگری به وسیلهٔ ترکیبی از مدیتیشن و رفتارهای اخلاقی.

در سال‌های ۱۹۰۰ برخوردی میان این کنفوسیوس و اعتقادات غربی کمونیسم به وجود آمد. تا سال‌ها پس از دوران تغییرات کمونیستی در چین، دولت شدیداً با این کنفوسیوس ضدیت داشت. زیرا این این به چای آینده، بر گذشته نظر



1. Govern a family as you would cook a small fish, very gently.

2. To put the world right in order, we must first put the nation in order. To put the nation in order, we must first put the family in order. To put the family in order, we must first cultivate our personal life, we must first set our hearts right.

3. He, who wishes to secure the good of others, has already secured his own.

4. Silence is the true friend that never betrays.

THE CALM RIVER



۱. خانواده‌ات را مثل پختن یک ماهی کوچک اداره کن؛ بسیار با ملایمت.

۲. برای نظم بخشیدن به دنیا باید اول ملتها را نظم بخشید. برای نظم بخشیدن به ملت‌ها، باید اول خانواده را تنظیم کرد. و برای نظم بخشیدن به خانواده، باید اول زندگی شخصی خود را مرتب کنیم. باید اول دل‌مان را صاف کنیم.

۳. کسی که بخواهد منافع دیگران را تأمین کند، منافع خود را از پیش تأمین کرده است.

۴. سکوت دوستی است که هرگز خیانت نمی‌کند.

5. When you meet someone better than yourself, turn your thoughts to becoming his equal. When you meet someone not as good as you are, look within and examine your own self.

6. The nobler sort of man emphasizes the good qualities in others, and does not accentuate the bad. The inferior does.

7. Do not be desirous of having things done quickly. Do not look at small advantages. Desire to have things done quickly prevents their being done thoroughly. Looking at small advantages prevents great affairs from being accomplished.

THE CALM RIVER



۵. وقتی با کسی بهتر از خود آشنا می‌شوی، سعی کن مانند او شوی. وقتی با کسی آشنا می‌شوی که به خوبی خودت نیست، به درون خودت بنگر و خود را ارزیابی کن.

۶. شریف‌ترین انسان‌ها، به خوبی‌های دیگران اهمیت می‌دهند و بدی‌هایشان را برجسته نمی‌کنند. افراد پست عکس این کار را می‌کنند.

۷. نخواه که کارها را به سرعت انجام دهی. به دنبال منافع کوچک نباش. سریع انجام دادن کار باعث می‌شود کار به درستی انجام نشود و چشم به منافع کوچک داشتن، مانع از انجام کارهای بزرگ می‌شود.

THE CALM RIVER





8. By three methods we may learn wisdom: First, by reflection, which is the noblest. Second, by imitation, this is the easiest. And third by experience, which is the bitterest.

9. Tell me and I'll forget. Show me and I'll remember. Involve me and I'll understand.

10. A journey of a thousand miles begins with a single step.

11. A superior man is modest in his speech, but exceeds in his actions.

12. Ability will never catch up with the demand for it.

13. An oppressive government is more to be feared than a tiger.

THE CALM RIVER



۸. از سه راه می‌توانیم خرد بیاموزیم: اول، با تفکر و تعمق، که اصیل‌ترین راه است. دوم، با تقلید، که آسان‌ترین راه است. و بالاخره با تجربه، که تلخ‌ترین راه است.

۹. اگر به من بگویی، فراموش خواهم کرد. اگر به من نشان دهی، به خاطر خواهم سپرد. و اگر مرا درگیر کنی، خواهم فهمید.

۱۰. سفر هزاران کیلومتر، با اولین قدم آغاز می‌شود.

۱۱. انسان متعالی، کم سخن می‌گوید و بسیار عمل می‌کند.

۱۲. توان ما، هرگز از عهده انتظاراتی که از آن داریم برنمی‌آید.

۱۳. از یک حکومت مستکار باید بیشتر از یک ببر ترسید.

14. And remember, no matter where you go, there you are.

15. Better a diamond with a flaw than a pebble without.

16. Choose a job you love, and you will never have to work a day in your life.

17. Death and life have their determined appointments, riches and honors depend upon heaven.

18. Everything has beauty, but not everyone sees it.

19. He, who learns but does not think, is lost! He who thinks but does not learn is in great danger.



۱۴. یادت باشه، مهم نیست به کجا می‌روی، کافی است قدم برداری، آن جا خواهی بود.

۱۵. یک الماس، حتی ترک‌دارش، بهتر از یک سنگ‌ریزه بدون ترک است.

۱۶. کاری را که دوست داری پیشه کن، تا حتی یک روز در عسرت مجبور نباشی کار کنی.

۱۷. مرگ و زندگی از پیش مقور شده‌اند، ثروت‌ها و افتخارها به دست خداست.

۱۸. همه چیز زیباست، اما همه کس این زیبایی‌ها را نمی‌بیند.

۱۹. کسی که یاد می‌گیرد اما فکر نمی‌کند، گم‌گشته است و

کسی که فکر می‌کند اما یاد نمی‌گیرد، در مخاطره بزرگی است.



20. He who speaks without modesty will find it difficult to make his words good.

21. Heaven means to be one with God.

22. I will not be concerned at other men's not knowing me; I will be concerned at my own want of ability.

23. If I am walking with two other men, each of them will serve as my teacher. I will pick out the good points of the one and imitate them and the bad points of the other and correct them in myself.

THE CALM RIVER



۲۰. کسی که بیش از اندازه حرف می زند، مشکل بتواند حرف های خوبی بزند.

۲۱. بهشت، یعنی با خدا یکی شدن.

۲۲. مسئله ام این نیست که دیگران مرا بشناسند مسئله ام آن است که چه قدر طالب توانم باشم.

۲۳. اگر با دو نفر دیگر راه بروم، آنها معلمان من خواهند بود. نکات مثبت یکی را پیدا می کنم و از آن تقلید می کنم. و نکات منفی دیگری را پیدا می کنم و آنها را در خود اصلاح می کنم.

THE CALM RIVER





24. If we don't know life, how can we know death?
 25. If you look into your own heart, and you find nothing wrong there, what is there to worry about? What is there to fear?
 26. If you shoot for the stars and hit the moon, it's OK. But you've got to shoot for something. A lot of people don't even shoot.
 27. In a country well governed, poverty is something to be ashamed of. In a country badly governed, wealth is something to be ashamed of.

THE CALM RIVER



۲۴. اگر زندگی را نشناسیم، چگونه می‌توانیم مرگ را بشناسیم؟
 ۲۵. اگر به قلب خود نگاه کنی و در آن اشکالی نبینی، دیگر چه جایی برای نگرانی، چه جایی برای ترس؟
 ۲۶. اگر به ستارگان شلیک کنی و ماه را بزنی، اشکالی ندارد. مهم این است که به چیزی شلیک کنی، بسیاری از مردم اصلاً شلیک نمی‌کنند.

۲۷. در کشوری که خوب اداره شود، فقر باعث شرمندگی است. در کشوری که بد اداره شود، ثروت اسباب سرافکنندگی است.

28. Instead of being concerned that you have no office, be concerned to think how you may fit yourself for office. Instead of being concerned that you are not known, see to be worthy of being known.

29. It does not matter how slowly you go, so long as you do not stop.

30. It is easy to hate and it is difficult to love.

This is how the whole scheme of things works. All good things are difficult to achieve; and bad things are very easy to get.

31. It is more shameful to distrust our friends than to be deceived by them.



۲۸. به جای آن که نگران آن بی داشتن شغل و مسئولیت باشید، نگران آن را جمع شایستگی برای احراز شغل و مقام کنید. نگران ناشناس ماندن نباشید، کاری کنید که شایسته شناخته شدن شوید.

۲۹. تا وقتی توقف نکرده‌اید، مهم نیست که چه قدر آهسته حرکت می‌کنید.

۳۰. نفرت داشتن آسان و دوست داشتن دشوار است. همه چیز به همین منوال است: کارهای خوب مشکل و انجام کارهای بد آسان است.

۳۱. بی اعتمادی نسبت به دوستان، شرم‌آورتر از گول خوردن از آنهاست.



32. Life is really simple, but we insist on making it complicated.

33. Look at the means which a man employs, consider his motives, and observe his pleasures. A man simply cannot conceal himself!

34. Never contract friendship with a man that is not better than thyself.

35. Never give a sword to a man who can't dance.

36. No matter how busy you may think you are, you must find time for reading, or surrender yourself to self-chosen ignorance.

37. Only the wisest and stupidest of men never change.

THE CALM RIVER



۳۲. زندگی واقعاً ساده است، ولی ما اصرار داریم آن را پیچیده کنیم.

۳۳. ببینید انسان برای رسیدن به مقاصد و لذت‌هایش چه کارها که نمی‌کند. و انسان نمی‌تواند خود را پشت چیزی پنهان کند.

۳۴. هرگز با کسی که بهتر از خودت نیست دوستی مکن.

۳۵. هرگز به کسی که رقصیدن بلد نیست، شمشیر نده.

۳۶. هر قدر هم تصور کنی سرت شلوغ است، باید برای مطالعه و وادادن خود به یک غفلت خودخواسته وقت بگذاری.

۳۷. فقط احمق‌ترین و عاقل‌ترین انسان‌ها هرگز تغییر نمی‌کنند.

38. Old age, believe me, is a good and pleasant thing. It is true you are gently shouldered off the stage, but then you are given such a comfortable front stall as spectator.

39. Our greatest glory is not in never falling, but in rising every time we fall.

40. Real knowledge is to know the extent of one's ignorance.

41. Speak the truth, do not yield to anger, give, and if thou art asked for little; by these three steps thou wilt go near the gods.

42. Success depends upon previous preparation, and without such preparation there is sure to be failure.

THE CALM RIVER



۳۸. باور کن پیری چیز دلپذیری است. درست است که آدم را با ملایمت از صحنه بیرون می‌کنند، اما بعد از آن جای راحتی، در ردیف جلوی تماشاگران به آدم می‌دهند.

۳۹. بزرگترین افتخار در این نیست که هرگز زمین نخوری، بلکه در برخاستن، پس از هر بار زمین خوردن است.

۴۰. دانش واقعی هر کس دانستن میزان جهل اوست.

۴۱. حرف حق بگو، با خشم فریاد نزن و اگر چیز کمی از تو خواستند، بده. با این سه قدم به خدایان خواهی رسید.

۴۲. موفقیت به آماده‌سازی قبلی بستگی دارد و بدون چنین آماده‌سازی یقیناً شکست در پیش خواهد بود.

43. Study the past, if you would divine the future.
 44. The book salesman should be honored because he brings to our attention, as a rule, the very books we need most and neglect most.
 45. The cautious seldom err.
 46. The expectations of life depend upon diligence; the mechanic that would perfect his work must first sharpen his tools.
 47. The firm, the enduring, the simple, and the modest are near to virtue.
 48. The object of the superior man is truth.
 49. The strength of a nation derives from the integrity of the home.



۴۳. اگر می‌خواهی آینده را پیش‌بینی کنی، گذشته را مطالعه کن.
 ۴۴. باید کتابفروش را گرامی داشت، زیرا علی‌القاعده توجه ما را به کتاب‌هایی جلب می‌کند که بیش از همه نیاز داریم و بیش از همه از آنها غافلیم.
 ۴۵. هوشیاری به لذت خطا می‌کند.
 ۴۶. برآورده شدن انتظاراتی که از زندگی داریم به کوشش خودمان بستگی دارد. تعمیرکاری که می‌خواهد کارش بی‌نقص باشد، اول باید ابزار کارش را تیز کند.
 ۴۷. انسان‌های باثبات، مقاوم، ساده و فروتن به فضیلت نزدیک‌ترند.
 ۴۸. مقصد انسان متعالی، رسیدن به حقیقت است.
 ۴۹. قدرت یک ملت ناشی از اتحاد در خانواده است.



50. The superior man is distressed by the limitations of his ability; he is not distressed by the fact that men do not recognize the ability that he has.

51. The superior man thinks always of virtue; the common man thinks of comfort.

52. The superior man understands what is right; the inferior man understands what will sell.

53. The wheel of fortune turns round incessantly, and who can say to himself, I shall to-day be uppermost.

54. To be wronged is nothing unless you continue to remember it.



۵۰. انسان متعالی نگران محدودیت توانایی خویش است، نگران نیست که مبادا دیگران توانایی‌های او را ندانند.

۵۱. انسان متعالی به فکر فضیلت است و کسی می‌تواند به فکر سودا باشد.

۵۲. چرخ اقبال دائماً در حال چرخش است و چه کسی می‌تواند به خودش بگوید امروز من از همه بالاترم.

۵۳. اشتباه کردن مهم نیست، مگر این که دائماً به یاد بیاورید.



55. The will to win, the desire to succeed, the urge to reach your full potential. These are the keys that will unlock the door to personal excellence.

56. They must often change, who would be constant in happiness or wisdom.

57. To go beyond is as wrong as to fall short.

58. To know is to know that you know nothing. That is the meaning of true knowledge.

59. To know what is right and not to do it, is the worst cowardice.

60. To see and listen to the wicked is already the beginning of wickedness.

THE CALM RIVER



۵۵. اراده کردن برای برد، خواستن موفقیت، و اصرار برای رسیدن به حداکثر امکانات، خود اینها کلیدهایی هستند که در راه روی اعتلائی فردی خواهند گشود.

۵۶. باید جایجا شوند، کیست که مدام خوشبختی یا عقل داشته باشد.

۵۷. زیاده‌روی به اندازه کیم کاری اشتباه است.

۵۸. دانش، دانستن آن است که هیچ نمی‌دانی. این معنای دانش حقیقی است.

۵۹. این که بدانیم چه کاری نادرست است و با این همه آن را انجام دهیم، نهایت بزدلی است.

۶۰. تماشا کردن و گوش کردن به مردمان شرور، خود آغاز شرارت است.



61. To practice five things under all circumstances constitutes perfect virtue. These five are gravity, generosity of soul, sincerity, earnestness, and kindness.

62. Virtue is not left to stand alone. He who practices it will have neighbors.

63. Virtuous people often revenge themselves for the constraints to which they submit by the boredom which they inspire.

64. What you do not want done to yourself, do not do to others.

65. When anger rises, think of the consequences.



۶۱ انجام پنج کار در هر شرایطی، نشانه فضیلت کامل است. وقار، سخاوت روح، صمیمیت، درستکاری و مهربانی.

۶۲ فضیلت هرگز تنها نمی ماند. کسی که به فضیلتش عمل می کند، همسایگانی خواهد یافت.

۶۳ هر گاه مردمان فاضل تسلیم محدودیتها شوند، با تحمل ملال از خود انتقام می گیرند.

۶۴ کاری را که نمی خواهی با تو بکنند، با دیگران مکن.

۶۵ هنگام فوران خشم، به پیامدهای آن فکر کن.



66. When it is obvious that the goals cannot be reached, don't adjust the goals, adjust the action steps.

67. When you are laboring for others let it be with the same zeal as if it were for yourself.

68. When you know a thing, to hold that you know it, and when you do not know a thing, to allow that you do not know it, this is knowledge.

69. Wherever you go, go with all your heart.

70. You cannot open a book without learning something.

THE CALM RIVER



۶۶. وقتی هدف به وضوح قابل دستیابی نیست، هدف را جابجا نکن، راه رسیدن به آن را تغییر بده.

۶۷. کاری را که برای دیگران انجام می‌دهی، با همان شوقی انجام بده که برای خودت انجام می‌دهی.

۶۸. وقتی چیزی را می‌دانی به آن پایبند باش و وقتی چیزی را نمی‌دانی، بدان که نمی‌دانی، دانش یعنی همین.

۶۹. هر کجا می‌روی، با دل و جان برو.

۷۰. ممکن نیست کتابی را باز کنی و چیزی از آن یاد نگیری.

THE CALM RIVER



<http://mybook.parsiblog.com>

Apostolos85@yahoo.com



کسی که بخواهد منافع دیگران را تأمین کند، از پیش منافع خود را تأمین کرده است.

He, who wishes to secure the good of others, has already secured his own.



کتابخانه ملی ایران